

هدف کلی

توضیح دیدگاه فلاسفه مسلمان دربارهٔ خدا و معناداری زندگی و مقایسه آن با دیدگاه فلاسفه اروپایی

اهداف جزئی

برقرار کردن ارتباط میان نظر فلاسفه مسلمان در معرفت شناسی و نظر آنان درباره اثبات وجود خدا
بیان استدلال فارابی در اثبات وجود خدا
بیان استدلال ابن سینا در اثبات وجود خدا
بیان نظر و استدلال ملاصدرا در اثبات وجود خدا
توضیح معناداری نزد حکمای مسلمان و مقایسه آن با دیدگاه فلاسفه اروپایی

مجتبی محمودی

دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایذه
سال تحصیلی: ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹

۶

۱- بحث یک فیلسوف در بارهٔ خدا تا چه زمانی فلسفی است؟

۲- کدام فیلسوفان با روش فلسفی و عقلی به اثبات وجود خداوند پرداخته اند؟

در درس قبل، گزارش مختصری از نظرات فلاسفه یونان و فلاسفه دورهٔ جدید اروپا دربارهٔ خدا داده شد. در این درس می‌خواهیم نظرات فیلسوفان اسلامی را بررسی کنیم و در حد مقدور با یکدیگر مقایسه نماییم.

خوب است در همین جا توجه کنیم که بحث فیلسوف، خواه مسلمان، خواه مسیحی و یا پیرو هر مسلک دیگر دربارهٔ خدا، تا وقتی فلسفی است که از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی استفاده کند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید همان طور که دکارت و کانت، با اینکه مسیحی بودند ولی چون با روش فلسفی به اثبات خداوند پرداختند، بحث آنها یک بحث فلسفی به‌شمار می‌آید. فیلسوفان مسلمان، مانند ابن سینا و فارابی هم از همین روش پیروی کرده و در کتب فلسفی خود با روش عقلی دربارهٔ خداوند بحث کرده و به اثبات وجود خدا پرداخته‌اند.^۲ بنابراین (فیلسوف کسی نیست که عقیده‌ای نداشته باشد، بلکه کسی است که بر اساس قواعد فلسفی عقیده‌ای را بپذیرد و با قواعد فلسفی از عقیدهٔ خود دفاع کند) فیلسوف معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع می‌کند.^۴

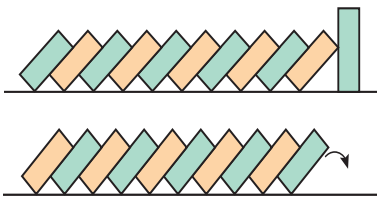
۳- فیلسوف حقیقی چه کسی است؟

۴- فیلسوف معتقد به خدا، چگونه به خدا اعتقاد پیدا کرده و از چه طریق از خدا دفاع می‌کند؟

راه‌های اثبات وجود خدا نزد فیلسوفان مسلمان

با اینکه برخی از فلاسفهٔ اروپایی عقل و استدلال عقلی را برای اثبات وجود خدا کافی ندانسته و دلایل دیگری بر شناخت خدا ارائه کردند، اما فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفهٔ معاصر، نظرشان بر این است که اثبات وجود خدا از طریق استدلال عقلی امکان‌پذیر است.^۵ از همین رو، هر کدام از این فلاسفه تلاش کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.

۱. اگرچه «خدا» و «الله» دو اصطلاح دینی‌اند، اما از نظر فلاسفه، همین خدا، واجب‌الوجود، مبدأ هستی و علت نخستین همهٔ موجودات هم هست.



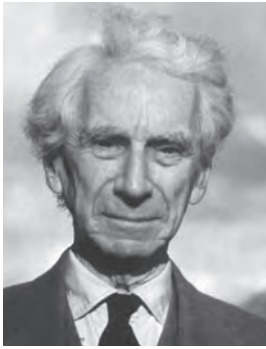
به این مثال توجه کنید (شخصی می‌خواهد تعدادی آجر را به صورت مایل و با تکیه یکی بر دیگری، روی یک سطح صاف بچیند. برای این کار، ابتدا یک ستون عمودی روی زمین نصب می‌کند و آجر اول را به صورت مایل به آن تکیه می‌دهد. آنگاه آجر دوم را به آجر اول تکیه می‌دهد و بقیه آجرها را به همین ترتیب می‌چیند.

در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملاً نمی‌تواند هیچ سلسله‌ای از آجرهای مایل، حتی یک آجر را روی زمین قرار دهد و همان آجر اول هم خواهد افتاد.

معلول بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است. همان‌طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه‌دارنده همه آجرهای دارای اتکاست، سلسله موجودات معلول نیز نیازمند موجودی است که معلول نباشد.

نتیجه اینکه (چون سلسله علت و معلول نمی‌تواند تا بی‌نهایت به عقب برگردد، پس، در ابتدای سلسله علت‌ها و معلول‌ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست و وجود، برایش ضروری است، یعنی خودش واجب‌الوجود و «علة‌العلل» موجودات دیگر است.)^۲

2- علة‌العلل را تعریف کنید؟



برتراند آرتور ویلیام راسل در سال ۱۸۷۲م. در انگلستان به دنیا آمد. در ریاضیات و فلسفه تحصیل کرد و در هر دو رشته کتاب‌های متعددی نوشت؛ مانند: مبانی ریاضیات، سیر تکاملی فلسفه من، منطق و عرفان، مسائل فلسفه و چرا مسیحی نیستیم.

بررسی

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی قرن بیستم، مدعی بود برهان علیت بر اثبات وجود خدا، برهانی سست است، «زیرا اگر هر چیزی باید علتی داشته باشد، پس خدا نیز نیازمند علت است. اگر چیزی بدون علت، وجود تواند داشت این چیز هم می‌تواند خدا باشد و هم جهان.»^۳

بار دیگر جملات فوق را به دقت مطالعه کنید و ببینید: به نخستین جمله نقل شده از راسل دقت کنید و آن را با مقدمات استدلال فارابی بر علیت مقایسه کنید. اشکال راسل در کجاست؟

آیا بنا بر نظر فارابی، هر چیزی باید علتی داشته باشد؟

فیلسوفان نمی‌گویند هر موجودی نیازمند علت است؛ آنان می‌گویند هر معلولی و هر پدیده‌ای به علت نیاز دارد اما کسانی مانند برتراند راسل این اشتباه را کرده‌اند و چنین فرض کرده‌اند که فیلسوفان می‌گویند هر موجودی نیازمند علت است. فارابی می‌گوید هر موجودی که معلول بود، وجودش وابسته به علت است. اما راسل گمان کرد که فلاسفه می‌گویند هر وجودی نیازمند و وابسته به علت است. همچنین راسل پنداشت که علة‌العلل از نظر فیلسوفان با سایر علل هیچ فرقی ندارد و آن هم چیزی مثل چیزهای دیگر است و در نتیجه به علت نیازمند است.

۱. این برهان را که فارابی در محال بودن تسلسل علل نامتناهی آورده به «برهان اسدواخضر»، یعنی برهان محکم‌تر و کوتاه‌تر مشهور است.
 ۲. شرح رساله زنون کبیر، ابونصر فارابی، فصل اول در اثبات وجود مبدأ اول، ترجمه ابوالفضل حقیری.
 ۳. چرا مسیحی نیستیم از برتراند راسل، ترجمه س. طاهری، انتشارات دریا، ص ۱۹. و اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی و استاد مطهری، ج ۵، ص ۵۷.

۱- ابن سینا با استفاده از کدام مفاهیم کوشید تا برهان کامل تری برای اثبات خداوند ارائه کند؟ دو مفهوم وجوب و امکان

۲- استدلال ابن سینا در اثبات وجود خدا (برهان وجوب و امکان) را بنویسید؟

۳- از نظر ابن سینا موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم چگونه هستند؟

۴- از نظر ابن سینا ممکن الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برای آن ضروری گردد نیازمند چه چیزی است؟

استدلال ابن سینا

ابن سینا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می‌داند، اما می‌کوشد با استفاده از دو مفهوم وجوب و امکان

برهان کامل تری ارائه کند. در درس «جهان ممکنات» دیدیم که همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن

بوده و از طریق علت‌های خود موجود شده‌اند. وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنا می‌کند:

۱} وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم

(بودن و نبودن) مساوی‌اند؛ هم می‌توانند باشند و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً

ممکن الوجودند^۳

۲} ممکن الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برای آن ضروری گردد و موجود

شود، نیازمند واجب الوجود بالذات است؛ یعنی موجودی که وجود، ذاتی او باشد و خودش ممکن الوجود نباشد.

۳} پس، موجودات این جهان به واجب الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید

آورده است^۴

۵- چرا بنابر بیان ابن سینا اشیای جهان واجب الوجود بالغیر هستند؟

۵} بنابر بیان ابن سینا، اشیای جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چه کل آنها را به عنوان یک مجموعه

در نظر بگیریم و چه به فرد فرد آنها توجه کنیم، چون ذاتاً ممکن الوجودند، برای موجود شدن به وجودی نیاز دارند

که خودش واجب الوجود بالذات باشد و خودش نیازمند دیگری نباشد تا آنها را از حالت امکانی خارج کند و وجود را

برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابر این، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند^۵ واجب الوجود بالذات، همان

ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی^{۶ ۲}

ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است: ۶- واجب الوجود بالذات را تعریف کنید؟

۷} ۱) واجب الوجود بالذات ۲) واجب الوجود بالغیر ۷- از نظر ابن سینا واجب الوجود بر دو قسم است، آنها را نام ببرید؟

۱. الاشارات و التنبيهات، ج ۳، نمط چهارم، فصل‌های ۹ تا ۱۵.

۲. ابن سینا این برهان را در کتاب اشارات در چند فصل با تفصیل و دقت تنظیم کرده است. ایشان در فصل نهم می‌گوید: موجود یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود. اگر واجب الوجود بالذات باشد که مطلوب حاصل است و اگر ممکن الوجود بالذات باشد، نیازمند واجب الوجود بالذات است. در فصل دهم توضیح می‌دهد که ممکن الوجود برای موجود شدن نیازمند به یک علت و یک مرجع است. در فصل یازدهم بیان می‌کند که اگر سلسله علت‌ها تا بی‌نهایت هم پیش رود، بازهم چون تک‌تک افراد سلسله ممکن الوجود هستند، کل سلسله و مجموعه هم ممکن الوجود می‌باشند. شیخ الرئیس در اینجا بدون استفاده از ابطال تسلسل تا بی‌نهایت، بر این نکته تکیه می‌کند که مجموعه ممکنات، چه محدود باشد و چه بی‌نهایت، چون ممکن هستند، به علت نیاز دارند. در فصل دوازدهم تا چهاردهم با تفصیل بیشتر، مطالب قبل را توضیح می‌دهد و روشن می‌کند که مجموعه‌ای که همه ممکن الوجود باشند، این مجموعه نیازمند علتی خارج از مجموعه است و بالاخره در فصل پانزدهم مطالب این چند فصل را جمع‌بندی می‌کند و صراحتاً می‌فرماید «روشن شد که هر مجموعه ترتیب یافته از علت‌ها و معلول‌ها، خواه تعداد افراد آن متناهی باشد و خواه نامتناهی، اگر همه افراد آن ممکن و معلول باشند، به علتی بیرون از خود محتاج می‌باشند. البته این علت بیرون از مجموعه، به عنوان علت، به سلسله متصل است و طرف آن مجموعه است...» این برهان که همان برهان وجوب و امکان سینوی است و کامل‌تر از بیان ایشان در کتاب شفا می‌باشد، به برهان «وسط و طرف» شهرت یافته است، زیرا شیخ الرئیس در توضیح آن از واژه «طرف» برای علت‌العلل و واجب الوجود بالذات استفاده کرده است.



ابن سینا در کتاب «اشارات» ضمن بیان این برهان، و توصیف آن به عنوان دقیق‌ترین برهان، با تأسی به قرآن کریم، آن را برهان صدیقین می‌نامد.

۱- اگر وجود برای حقیقتی ضروری باشد، اما موجود نباشد، به معنای آن است که وجود برای او ضروری نیست، یعنی اجتماع نقیضین پیش میاید؛ زیرا از یک طرف میگوییم ضروری است، یعنی باید باشد و از طرف دیگر میگوییم ضروری نیست و میتواند نباشد علاوه بر این، ضروری هر چیزی از او قابل جدا شدن نیست

نکته خیلی مهم

پیام اصلی ابن سینا و پیروان او: موجودات جهان بر حسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته اند.

تفکر

درباره دو سؤال زیر فکر کنید و پاسخ دهید.

۱ اگر وجود برای حقیقتی ضرورت ذاتی داشته باشد، آیا آن ذات می تواند

موجود نباشد؟ چرا؟ **خیر پاسخ بالای صفحه**

۲ اگر وجود برای امری امتناع ذاتی داشته باشد، آیا آن امر می تواند از امتناع

خارج گردد و موجود شود؟ چرا؟ **خیر**

اگر وجود برای چیزی امتناع ذاتی داشته باشد و موجود باشد، باز هم اجتماع نقیضین پیش می آید؛ زیرا امتناع ذاتی به این معناست که آن چیز ذاتاً نمیتواند موجود شود، در حالی که موجود بودن آن چیز، نشان دهنده آن است که آن چیز ذاتاً می تواند موجود شود و این یک تناقض است

۱- کدام فیلسوف برهان وجوب و امکان ابن سینا را در اروپا گسترش داد؟

بیشتر بدانیم

روزی بوعلی در دکان نانوايي بود. بهمنیار که در آن زمان هنوز کودک بود، آمد و به نانوا گفت: «یک ذره آتش برای آتش گیره می خواهم.» نانوا گفت: «آتش را که این طور نمی شود برد؛ برو ظرفی بیاور.» کودک فوراً مشتش را پر از خاکستر کرد و گفت: «آتش را اینجا بگذار.» بوعلی که از تیزهوشی بهمنیار خوشش آمده بود، به سراغ پدر و مادر او رفت و از آنان خواست که کودکشان را برای تعلیم به وی بسپارند. بهمنیار بعدها از فیلسوفان بزرگ شد.

فلاسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات

واجب الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را

«برهان وجوب و امکان» نامیده اند. توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود

و ماهیت از ابن سینا تبعیت می کرده است، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد

که مورد قبول بسیاری قرار گرفت. در جهان اسلام نیز فلاسفه ای مانند بهمنیار،

خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از این برهان استفاده کرده اند.

۳ **(ملاصدرا و صدرائیان این برهان را ارتقا بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان**

قوی تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.)

۲- در جهان اسلام کدام فلاسفه از برهان وجوب و امکان ابن سینا استفاده کرده اند؟

۳- چه کسانی برهان وجوب و امکان ابن سینا را ارتقا بخشیدند؟

۱. دستگاه فلسفی ملاصدرا که به حکمت متعالیه مشهور است، مبتنی بر اصل اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است که به بحث های تخصصی بیشتر نیاز دارد.

- ۱- نظریه امکان فقری ملاصدرا را توضیح دهید؟
- ۲- استدلال ملاصدرا برای اثبات وجود خداوند را بیان کنید؟
- ۳- از نظر ملاصدرا وجود دوگونه است، آنها را بنویسید؟

ابن سینا:

امکان ماهوی موجود

واجب بالغير بودن موجود

ملاصدرا:

امکان فقری موجود

واجب بالغير بودن موجود

بیان ملاصدرا

۱) (ملاصدرای شیرازی، مشهور به صدرالمآلهین که در عهد صفویه می زیست، براساس مبانی فلسفی خود بیان کرد که به جای نگاه به ماهیت اشیا و اینکه مثلاً بگوییم انسان ماهیتاً ممکن الوجود است و ممکن الوجود نیاز به علت دارد، از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه می کنیم. در این نگاه می بینیم که همه موجودات و واقعیات عین وابستگی و نیازمندی هستند و «وابستگی» و «نیازمندی به غیر» سراسر وجود واقعیات را فراگرفته است. وی این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» نامید) و برای این مفهوم استدلال خود را تنظیم کرد. او می گوید:

۱) به هر موجودی نگاه می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.

۲) موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، غیرنیازمند و برخوردار باشد.

۳) پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.

بنابراین، از نظر ملاصدرا وجود دوگونه است:

۴- طبق نظریه امکان فقری یا فقر وجودی ملاصدرا، جهان هستی چگونه است؟

۱) وجود بی نیاز و غیروابسته

۲) وجودهای نیازمند و وابسته

۴) (طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات الهی آنی پرتو عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود می گردند و نور آنها خاموش می شود) ملاصدرا می گوید:

درون مغز او روشن چراغی است

وگرنه هیچ ذره نیست بی نور

که چون خورشید یابی جمله ذرات

یکی نوری است تابان گشته، زان پاک

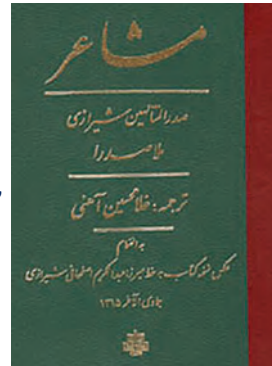
به هر جا دانه ای در باغ و راغی است

بود نامحرمان را چشم و دل کور

بخوان تو آیه نور السموات

که تا دانی که در هر ذره خاک

این اشعار ملاصدرا به برهان وی برای اثبات وجود خداوند و فقر وجودی جهان هستی اشاره دارند



۱. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲: اصول فلسفه و روش رئالیسم از علامه طباطبایی، ج ۵، صص ۱۱۶ تا ۱۲۴ و مبدأ و معاد از عبدالله جوادی آملی، ص ۱۳۳.
 ۲. صحراء دامنه سرسبز کوه.
 ۳. اشاره به آیه ۳۵ سوره نور دارد که می فرماید: «الله نور السماوات و الارض ...»

- ۱- فلاسفه مسلمان در کنار اثبات وجود خدا چه بحثی را داشته اند؟
- ۲- فلاسفه مسلمان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شبیه به چه چیزی می دانند؟
- ۳- از نظر فلاسفه مسلمان چگونه می توان یک زندگی معنادار و متعالی را سامان داد؟
- ۴- از نظر فلاسفه مسلمان چگونه اعتقاد به خدا می تواند به زندگی معنا دهد؟

فلاسفه مسلمان و معناداری حیات



کتاب حیات معقول اثر محمدتقی جعفری است. ایشان از حکیمان و فلاسفه و فقیهان دوره معاصر است. استاد جعفری در سال ۱۳۰۴ ه. ش. به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۷ ه. ش درگذشت. ایشان بیش از ۸۰ جلد کتاب تألیف کرده است، از جمله شرح نهج البلاغه در ۲۷ جلد و شرح مثنوی مولوی در ۱۵ جلد. استاد جعفری نامه نگاری هایی با راسل داشته و با برخی دیگر از اندیشمندان گفت و گوهای فلسفی کرده است.

۱ (بحث دیگری که فلاسفه مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته اند، بحث درباره تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات بشری است) در مقام مثال (آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شبیه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می دانند. آنان می گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می برد و آن را یک امر واقعی می یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می کند و سیرایش می سازد.

موضوع خدا نیز همین گونه است) یعنی (باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی معنادار و متعالی را سامان داد) وقتی اعتقاد به خدا می تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه ای برتر از زندگی کند که واقعاً او را از یک راه معقول و درست پذیرفته باشد. البته پذیرش هر کس به اندازه قدرت علمی و فکری اوست) ۴

از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، (به) فیلسوف این امکان را می دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد) ۵

۵- از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف چه امکانی را می دهد؟

۶ جهان را غایتمند بیابد و این غایتمندی را توضیح دهد.

۲ انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.

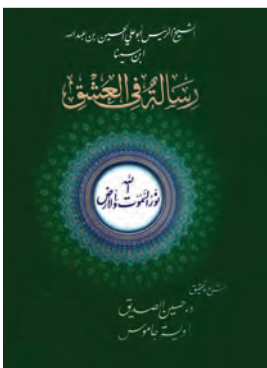
۳ برای انسان گرایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعالی (یعنی خدا) وجود دارد.

۴ آرمان های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.

۵ در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

اگر فیلسوفی نتواند وجود خدا را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزاره فوق را از دست می دهد. ۸

۶- معیارهای یک زندگی معنادار از نظر یک فیلسوف الهی را بنویسید؟



کتاب رساله عشق ابن سینا

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «حیات معقول» از فیلسوف معاصر، محمدتقی جعفری و «جهان بینی توحیدی» از استاد مطهری مراجعه کنید.

ابن سینا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می دهد که می تواند در بردارنده برخی از عناصر پنج گانه فوق باشد. او در رساله ای که درباره عشق نوشته است، می گوید:

«هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و برحسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم.»^۱

ابن بیان این سینا نشان می دهد که عشق و محبت به خیر و زیبایی اختصاص به انسان ندارد و هر موجودی در این جهان بهره مند از جاذبه عشق الهی است و اوست که چنین عشقی را در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده است.

| | |
|------------------------------|--|
| فلک جز عشق محرابی ندارد | جهان بی خاکِ عشق، آبی ندارد |
| کسی کز عشق خالی شد، فسرده ست | گرش صدجان بود، بی عشق مرده ست |
| طبایع جز کشش کاری ندانند | حکیمان این کشش را عشق خوانند |
| گر اندیشه کنی از راه بینش | به عشق است ایستاده آفرینش ^۱ |

این ابیات نظامی گنجوی به جاذبه عشق الهی و اینکه همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، اشاره دارند

تطبیق

عبارتی را که از ابن سینا نقل شد و همچنین اشعار بالا را با پنج معیار زندگی معنادار تطبیق دهید و ببینید که آیا این معیارها را می توان در آنها مشاهده کرد یا نه.

موارد زیر را میتوان از نظرات ابن سینا برداشت کرد

موارد زیر را میتوان از اشعار به دست آورد

اشتیاق ذاتی و فطری موجودات به کمالات و خیرات معیار ۱ و ۲ وجود یک عشق مقدس و برتر در جهان و انسان معیار ۳ و ۱

گرایش فطری به خوبیها و گریزان بودن از بدیها معیار ۳ برتری انسان عاشق بر انسانهای معمولی معیار ۳ و ۴

جاذبه عشق الهی در انسان معیار ۳ وجود یک کشش به سوی خدا در موجودات معیار ۲ و ۳

۱. نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین. دو فیلسوف بزرگ عصر ما، امام خمینی ره و علامه طباطبایی رحمته الله علیه نیز اشعار زیبایی در حقیقت عشق دارند که نشان می دهد فیلسوفان مسلمان زندگی معنادار را یک زندگی عاشقانه می دانند و توصیه می کنند که انسان ها زندگی خود را براساس یک رابطه عاشقانه با خدای بزرگ بناکنند.

۲- او از یک طرف فطرتی با گرایش به زیبایی و خیر و جهان متعالی دارد و از طرف دیگر معتقد است که جهان چیزی جز همین طبیعت مادی نیست. یعنی اندیشه و فکر او ظرفیت پذیرش این گرایش فطری را ندارد. راه حل این است که وی به تحقیقات خود ادامه دهد تا شاید بتواند به دریافتی درست از جهان و انسان برسد

نمونه*

رمان نویس مشهور فرانسوی، آلبِر کامو که برخی اندیشه‌های فلسفی نیز دارد، به این حقیقت توجه کرد که انسان در زندگی خود به دنبال نوعی «معنا» ست که مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های او قرار گیرد^۱ اما به علت اینکه نتوانست به وجود خدا پی ببرد و پشتوانه‌ای برای این معناداری بیابد، گفت که جهان یک سکوت غیرعقلانی و نامعقول دارد. این تناقض درونی به شدت کامو را رنج می‌داد و از همین رو، او تلاش می‌کرد در برابر آن بایستد، لذا می‌گفت «انسان نباید تسلیم این پوچی و بی‌معنایی هستی شود». به همین سبب، در عین حال که علاقه‌مند به کرامت انسان و عدالت و آزادی بود و با نظام سرمایه‌داری غرب و نظام کمونیستی شوروی مبارزه می‌کرد، از تبیین فلسفی این رفتار بازمانده بود.^۲

با توجه به توضیحات قبل، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ مقصود آلبِر کامو از عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» چیست؟

منظور آلبِر کامو این است که جهان چیزی جز همین طبیعت نیست، این طبیعت هیچ پیام متعالی و بزرگ برای من ندارد. آیا جهان غایت‌مند است؟ آیا یک حقیقت مقدس و متعالی وجود دارد؟ نمیدانم

۲ تناقض درونی آلبِر کامو چه بود؟ راه حل این تناقض چیست؟

جواب بالای صفحه

۳ چرا آلبِر کامو در عمل، تسلیم نوع تلقی خود از جهان نمی‌شود و رفتاری متناقض با آن نشان می‌دهد؟

آلبِر کامو به جای دنباله‌روی از فکر و فلسفه‌اش، تسلیم فطرت خود شد و به گرایش‌ها و تمایل‌های انسانی خود پاسخ مثبت داده است

تأمل*

جوانی کنار نهری نشسته بود و افسرده‌حال آب را تماشا می‌کرد. حکیمی که از آنجا می‌گذشت، او را دید و متوجه پریشان‌حالی‌اش شد. در کنارش نشست و از احوالش پرسید. جوان نیز که رفیق شفیقی یافته بود، از پریشان‌حالی خود گفت و درد دل‌ها کرد.

حکیم برگی از روی زمین برداشت و در نهر آب انداخت. برگ، خود را به جریان آب سپرد و شناکنان پیش رفت.

۱. جمله‌ای از نمایشنامه «کالیگولا» از آلبِر کامو.

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۹، ص ۴۶۸.

۲- ابن سینا ملاک علت داشتن را به خوبی تشخیص داده و گفته که هر چیزی که ممکن الوجود باشد نیازمند علت است. اما راسل اینگونه فکر کرده که هر موجودی نیاز به علت دارد. در حالی که در موجود بودن هیچ چیزی که نشان دهنده نیازمندی باشد، مشاهده نمی شود

او سپس سنگی برداشت و در آب انداخت. سنگ بدون اینکه نهر آب را همراهی کند، در گوشه‌ای از نهر، آرام و ثابت ایستاد.

در همین حال، حکیم از جوان که تماشاگر کار او بود، پرسید: «رفتار برگ را دوست داری یا عمل سنگ را؟» جوان تأملی کرد و گفت: «برگ با هر افت و خیز آب بالا و پایین می‌رود و به صخره‌ای می‌خورد و با هر جریان آب به سویی پرتاب می‌شود اما سنگ محکم می‌ایستد و تکان نمی‌خورد.»

حکیم گفت: «پس تو هم مانند او باش؛ محکم هر جا که هستی بایست و قرار خود را از دست مده.» آنگاه برخاست و به راه افتاد. جوان که اندکی آرام شده بود، حکیم را صدا زد و گفت: «تو... اگر تو به جای من بودی، کدام را انتخاب می‌کردی؟»

حکیم لبخندی زد و گفت: «من در طول زندگی با اطمینان به خالق رودخانه هستی، خود را به جریان آب سپرده‌ام. چون می‌دانم در رودخانه‌ای هستم که حضور او را نشان می‌دهد، از افت و خیزهایش هرگز دل آشوب نمی‌شوم.

من آرامش همراه با هیجان برگ را می‌پسندم.»

یا رب از نیست به هست آمده صنع توایم و آنچه هست، از نظر علم تو پنهانی نیست
سعدی

به کار ببندیم

۱ دیدگاه فیلسوفان مسلمان را با دیدگاه کرکگور درباره پذیرش خداوند و تأثیر آن در زندگی انسان مقایسه

کنید و نظر خود را توضیح دهید. از نظر کرکگور ایمان به خداوند از راه برهان عقلی و شناخت عقلی

حاصل نمی‌شود و بیشتر از ناحیه لطف الهی است. اما فلاسفه مسلمان معتقدند که شناخت عقلی و برهان عقلی میتواند مقدمه ایمان به خدا قرار گیرد.

۲ این جمله راسل را که می‌گوید: «هر چیزی علت می‌خواهد» با این جمله ابن سینا که می‌گوید: «هر ممکن الوجودی علت می‌خواهد» مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

جواب بالای صفحه

۳ از میان دیدگاه‌هایی که بیان شد، کدام دیدگاه فلسفی می‌تواند معناداری زندگی را بهتر تبیین کند؟

آن دیدگاهی که هم اثبات خدا را امکان پذیر می‌داند و معناداری را فرع بر پذیرش خداوند قرار داده، کامل تر است

۴ مقصود از معناداری زندگی چیست؟ شاخصه‌های فلسفی یک زندگی معنادار چیست؟

پاسخ سؤال چهارم هم در کتاب درسی به صورت مشخص در پنج بند آمده است

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تبیین براهین اثبات خدا، علامه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء.
- ۲ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۳ مجموعه آثار، ج ۲ (جهان بینی توحیدی) و خدا در زندگی انسان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۴ پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، شماره بهار و تابستان ۸۶، مقاله معنای زندگی از امیرعباس علی زمانی.
- ۵ حیات معقول، محمدتقی جعفری.
- ۶ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، مترجمان: نهضت صالحیان و مهین میلانی.
- ۷ هستی و علل آن در حکمت مشاء (نمط چهارم، کتاب اشارات ابن سینا)، ترجمه علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۸ خدا در زندگی انسان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۹ سخن گفتن از خدا، امیرعباس علی زمانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۰ معنای زندگی، امیرعباس علی زمانی و مریم دریانی، کیمیای حضور.